

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ

بیان شد که از جمله ادله داله بر لزوم وحدت رهبری ادله‌ای است که دال بر لزوم وحدت جامعه اسلامی دارد؛ جامعه اسلامی باید یک جامعه باشد و تعدد رهبری مستلزم تعدد جوامع اسلامی خواهد شد. از جمله ادله داله بر این مطلب روایات متعدد و کثیری است که با علائم و شیوه‌های مختلف بر وحدت عیدین برای کل مسلمین دلالت دارد. یعنی دلالت دارد بر اینکه عید قربان و عید فطر برای همه مسلمین یک عید است و مسلمین دو عید فطر و دو عید اضحی ندارند.

البته ما در بحثی که در کتاب ثبوت الهلال بین الامکان المتباعدة تتقیح کرده‌ایم مفصلاً گفته‌ایم که ثبوت هلال در سراسر جهان برای همه مسلمین یکسان است و این تعدد در ثبوت هلال صحیح نیست و ادله برخلاف آن داریم. در آنجا هم اشاره به همین نکته هم کرده‌ایم که یکی از دلایل و علائم اینکه ثبوت هلال همه‌جا یکسان است همین مطلب است که ادله کثیره‌ای دلالت دارد بر اینکه عید مسلمین یک عید است. حال در این قسمت به چند دلیل در این رابطه اشاره می‌کنیم.

روایت اول روایت صدوق به سند از فضل بن شاذان است که در ضمن حدیث علل که وقتی حضرت رضا علیه السلام بنا بر این روایت مفصل - علل احکام را بیان می‌کند، چنین آمده است: «إِنَّمَا جُعِلَ يَوْمُ الْفِطْرِ الْعِيدَ لِيَكُونَ لِلْمُسْلِمِينَ مُجْتَمِعاً يَجْتَمِعُونَ فِيهِ وَيُزَوِّنَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَمَجَّدُونَهُ عَلَى مَا مَنَّ عَلَيْهِمْ فَيَكُونُ يَوْمَ عِيدٍ وَ يَوْمَ اجْتِمَاعٍ وَ يَوْمَ فِطْرٍ وَ يَوْمَ زَكَاةٍ وَ يَوْمَ رَغَبَةٍ وَ يَوْمَ تَضَرُّعٍ وَ لِأَنَّهُ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنَ السَّنَةِ يَحِلُّ فِيهِ الْأَكْلُ وَ الشُّرْبُ لِأَنَّ أَوَّلَ شَهْرِ السَّنَةِ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِّ شَهْرُ رَمَضَانَ فَأَحَبَّ إِلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَجْمَعٌ يَحْمَدُونَهُ فِيهِ وَ يُقَدِّسُونَهُ.»^۱

در این مقطع از روایت چند بار تأکید شده است بر اینکه یوم عید فطر، یوم اجتماع مسلمین است و این عید للمسلمین است نه لبعض المسلمین. اگر بنا باشد که هر جمعی از مسلمین عیدی داشته باشند که فلا یكون هذا اليوم مجمع لجميع المسلمین. مقصود این است که همه در یک روز تمجید خدا و تقدیس خدا را کنند. همه در یک روز در پیشگاه خدای متعال حضور و ظهور و به تعبیر این روایت بروز پیدا کنند. لذا این موارد با تعدد عید سازگار نیست.

البته هم می‌تواند مکان مجمع باشد و هم زمان مجمع باشد. اما روایت نفرموده است که در مکان واحد زیرا معلوم است که در یک مکان نمی‌توانند جمع شوند. معلوم است که مراد از مجمع مجمع زمانی است.

روایت دوم ادعیه وارده در صلاة العید است؛ در نماز عید دعای است که بر این مسئله دلالت دارد؛ آن دعایی که بعد از تکبیرات باید خواند و از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است. شیخ به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در ضمن این روایت چنین آمده است: «فَإِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَكَبِّرْ وَاحِدَةً تَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْكِبَرِيَاءِ وَ الْعُظَمَاءِ وَ أَهْلُ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ أَهْلُ الْقُدْرَةِ وَ السُّلْطَانِ وَ الْعِزَّةِ أَسْأَلُكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَ لِمُحَمَّدٍ ص ذُخْراً وَ مَزِيداً»^۲

تقریباً بازهم همان عبارت تکرار شده است که «جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً»، این روزی است که یک روز است و یک روز برای همه مسلمین عید است، «أَسْأَلُكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً». اصلاً نکته عید بودن این است که برای همه عید باشد. آن آیه کریمه مربوط به حضرت عیسی علیه السلام هم چنین می‌فرماید: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا»^۳ یعنی اگر عید باشد؛ معنی این عید چیست؟ [یعنی باید برای همه عید باشد و اگر] این چنین نباشد دیگر عید نیست. عید یعنی عیدی که مجتمع فيه اصحاب این عید، نکته عید این است که همه گرد هم آیند و همه یک روز را در یکجا یا در همه جا یک روز را عید بگیرند. حالا در این روایت که صراحتاً چنین می‌فرماید: «جعلته للمسلمين عيدا».

بنابراین اینکه للمسلمين عيدا یعنی مسلمین باید اجتماع داشته باشد؛ حال اگر بخواهند اجتماع داشته باشند و عیدشان واحد باشد باید امام واحد داشته باشد چون امام است که باید عید را اعلام کند. در حقیقت یکی از وظایف امام این است که عید را اعلام کند. عید کی هست؟ اصلاً یکی از کارهای امام اعلام عید است، کار امام این نیست که فقط بگوید ثبت عندی العید خب این ثبت عندی العید را همه کس می‌تواند بگوید، کار امام این است که بگوید عید است و حکم کند؛ کار امام این است، اگر امام نباشد [یعنی غیر امام اعلام کند] عید نخواهد بود. امام نباشد یکی یک روز را می‌گیرد و دیگری یک روز دیگر را و یکی سه روز. لا یكون للمسلمين عید من غیر امام که یُعین عید را. لذا خود این وحدت العید دلیل است بر وحدت امام؛ یعنی آن کسی

۲. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۶۹

۳. مانده: ۱۱۴ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

که حکم می‌کند به وحدت عید یعنی به عید بودن عید، باید کسی باشد که حکم کند و چه کسی می‌تواند حکم کند؟ کسی که ولایت و حق حکم کردن داشته باشد.

در قرآن هم چنین می‌فرماید و این دیگر حرف ما و روایت هم نیست: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^۴ نگفته فی لیالی القدر، این از بینات قرآنی است و چیز عجیبی است. - ما گاهی واقعاً یک وضعیتی پیدا کرده‌ایم که پشت پا به بینات قرآنی زده‌ایم. - «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ»^۵ لیلۃ واحده. آیا چهار شب قدر وجود دارد؟ یکی می‌گوید فلان شب را قدر می‌گوید و دیگری می‌گوید فردا و یکی می‌گوید پس فردا شب قدر است؟! البته در مورد شب قدر ائمه اطهار علیهم السلام توصیه کرده‌اند و مثلاً فرموده‌اند: «مَا أَيْسَرَ لَيْلَتَيْنِ فِيمَا تَطْلُبُ»^۶، احتمال آن متعدد است اما خودش که متعدد نیست. اینکه احتمال دهیم شب بیست و سوم باشد، احتمال بدهیم شب بیست و یک باشد اینکه احتمال دهیم شب نوزدهم باشد اما خودش که متعدد نیست؛ لیلۃ القدر یک لیلۃ بیشتر نیست، چون یک لیلۃ بیشتر نیست آن وقت ما به احتمالات متعدد اخذ می‌کنیم تا آن یک لیلۃ را بتوانیم ادراک کنیم. زیرا لیلۃ‌ای است که ليس مثل هذه الیلۃ؛ «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا»^۷ اصلاً کار ملائکه این است که در آن شب از آسمان‌ها به زمین بیایند، هر شب بیکار نیستند که پایین بیایند.

اگر چند روز باشد که دیگر هذا الیوم نمی‌شود و باید بگویید هذه الایام! با اسم اشاره مشخص فرموده است هذا الیوم. ما در ادبیات خوانده‌ایم که اسم اشاره برای مفرد هذا و برای جمع هولاء یا هذه است، نگفته هولاء یا هذه بلکه فرموده است: هذا الیوم. یک روز است و آن‌هم بیشتر از یک روز نیست.

حالا این یک بحث دیگری است که بله یا باید امام اقامه کند یا من ینصب لهذا، این منصب است. ما یک چیزهایی داریم که منصب است؛ منصب کار کیست (این حکم وضعی غیر از حکم تکلیفی است)؟ کار امام است و منصب مال اوست، حتی منصب امامت جماعت هم به این شکل است مگر اینکه اذن عام بدهد. نصب و عزل از شئون ولایت امر است نه از شئون فتوا. هرکسی هر مجتهدی که نصب و عزل کند معنی‌اش این است که برای خودش حق ولایت قائل است البته اگر نصب و عزل داشته باشد. مگر اینکه وکیل از طرف خود شخصی‌اش باشد بلکه وکیل شخصی را انسان خودش نصب و عزل می‌کند، اما اگر بخواهد یک منصب اجتماعی - از این مناصب اجتماعی مربوط به مسلمین - را تصرف کند این از شئون ولایت است.

۴. قدر: ۱

۵. دخان: ۳ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ

۶. کافی، ج ۴، ص ۱۵۶

۷. قدر: ۴ تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ

البته در روایت وارد شده است که مثلاً از همان قاضی اهل سنت تبعیت کنید و هر چیزی آن‌ها گفتند همان کار را انجام دهید، لازم نیست دنبال این بگردید که حتماً یک روز دیگری را روز عرفه کنید. ائمه اطهار علیهم السلام همین کار را می‌کردند. در تاریخ ائمه علیهم السلام چنین چیزی نیست که اگر به حج می‌رفتند و مثلاً قاضی مسلمین یک روزی را عرفه یا عید گفته است، بعد آن‌ها بروند و روز دیگری ذبح کنند.

بعضی از این آقایانی که به آنجا می‌روند -نمی‌دانم آقایانی که مقدس هستند یا چه هستند!- برای خودشان یک حکم دیگری غیر از حکم ائمه اطهار علیهم السلام قائل هستند؛ با چه زحمتی می‌روند و یک روز دیگری را اعلام می‌کنند. می‌گویند احتیاط می‌کنیم و چه می‌کنیم. اینجا جای احتیاط نیست؛ کاری را که ائمه اطهار علیهم السلام نه یک روز نه دو روز نه یک سال نه دو سال [بلکه همیشه انجام دادند، باید الگو باشد]. ما که از ائمه اطهار علیهم السلام که متدین‌تر نیستیم؛ آخر کسی که می‌خواهد مقدس‌تر از امیر المومنین علیه السلام یا امام صادق علیه السلام باشد، این چه تقدسی است؟! آن‌ها همیشه مکه می‌رفتند و هیچ‌وقت در هیچ روایتی و در هیچ تاریخی نداریم که مثلاً فرض کنید یک روز [دیگر را اعلام کنند]. حال چه در دوران خلفا و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یا در زمان ائمه اطهار علیهم السلام. با اینکه در خیلی از دوران‌ها تقیه به آن معنی نبوده است که بترسند، نه؛ هیچ نداریم در تاریخ که حضرت امام صادق یا ائمه دیگر علیهم السلام در منا افاضه کرده، افاضه از عرفات، یا فرض کنید که افاضه از مشعر کنند و مثلاً یک روز دیگری افاضه می‌کردند، یا اینکه یک روز دیگر ذبح کنند یا یک روز دیگر وقوف در عرفات داشتند یا یک شب دیگر در مشعر یا شب‌هایی دیگر غیر از آن شب‌هایی که مسلمین وقوف داشتند داشته باشند. این‌ها از اموری است که بینه دارد. حالا ما اگر از این مسائل حقیقی دین دور شده‌ایم به دین چه کار دارد! مال ماست، از گرفتاری‌های است که ما داریم، از گرفتاری‌های ما همین است که خیلی از ماها می‌خواهیم متدین‌تر از امام صادق علیه السلام باشیم.

به هر حال علاوه بر آنچه گفتیم همچنین دعایی است که از امام سجاد علیه السلام به مناسبت عید قربان وارد شده است که فرمود: «اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمٌ مُبَارَكٌ مَيِّمٌ وَالْمُسْلِمُونَ فِيهِ مُجْتَمِعُونَ فِي أَقْطَارِ أَرْضِكَ»^۸؛ دقت کنید که دیگر در اینجا تصریح دارد به اجتماع زمانی که مراد از این اجتماع، اجتماع فی یوم واحد است نه اجتماع فی مکان واحد. فرمود: «اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمٌ مُبَارَكٌ مَيِّمٌ وَالْمُسْلِمُونَ فِيهِ مُجْتَمِعُونَ فِي أَقْطَارِ أَرْضِكَ»؛ پس یک روز است که کل مسلمین در آن روز مجتمع و باید یک روز باشد؛ عید فطر یک روز است عید اضحی و عید قربان هم یک روز است.

دلیل هشتم که همه این ادله که بیان می‌کنیم ادله داله بر این است که جامعه مسلمین واحد است و امام واحد هم باید داشته باشد. روایت از علل الشرایع است. روایت فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام است که در آن روایت چنین آمده است: «فَإِنْ قَالَ فَلَمْ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ أَوْ أَكْثَرٍ مِنْ ذَلِكَ»، چرا نباید دو تا امام در یک زمان باشد یا بیش از دو امام داشته باشیم؟ قیل لعل، در جواب گفته می‌شود به دلایل و علت‌های مختلف، «مِنْهَا أَنَّ الْوَاحِدَ لَا يَخْتَلِفُ فِعْلُهُ وَ تَدْبِيرُهُ وَ الْاِثْنَيْنِ لَا يَتَّفِقُ فِعْلُهُمَا وَ تَدْبِيرُهُمَا»؛ اگر دوتا شدند این یک تدبیری دارد و آن تدبیری دیگر، این یک طور کار می‌کند و آن یکی طور دیگر، «وَ ذَلِكَ أَنَّا لَمْ نَجِدِ اثْنَيْنِ إِلَّا مُخْتَلَفِي الْهَمِّ وَ الْإِرَادَةِ»؛ بله دو تا آدم هر کدام یک اراده دارند که با اراده دیگر فرق می‌کند، این یک طور تصمیم می‌گیرد او یک طور دیگر تصمیم می‌گیرد، «فَإِذَا كَانَا اثْنَيْنِ ثُمَّ اخْتَلَفَ هُمُومًا وَ إِرَادَتُهُمَا وَ تَدْبِيرُهُمَا وَ كَانَا كِلَاهُمَا مُفْتَرَضِي الطَّاعَةِ»، هر دو هم باید مفترض الطاعة باشند زیرا امام هستند دیگر، «لَمْ يَكُنْ أَحَدُهُمَا أَوْلَى بِالطَّاعَةِ مِنْ صَاحِبِهِ»، هم این مفترض الطاعة است هم آن، «فَكَانَ يَكُونُ اخْتِلَافُ الْخَلْقِ وَ التَّشَاجُرُ وَ الْفَسَادُ»؛ امام می‌آید برای اینکه فساد را از روی زمین بردارد اگر بخواهیم آن را متعدد کنیم اصلاً غرض از نصب امام منتفی خواهد شد؛ «ثُمَّ لَا يَكُونُ أَحَدٌ مُطِيعاً لِأَحَدِهِمَا إِلَّا وَ هُوَ عَاصٍ لِلْآخَرِ»، خب هر دو هم که مفترض الطاعة هستند؛ «فَتَعُومُ الْمَعْصِيَةُ أَهْلَ الْأَرْضِ»، پس همه مردم معصیت‌کار می‌شوند؛ هم کسانی که از این اطاعت می‌کنند و هم کسانی که از آن اطاعت می‌کنند، «ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَعَ ذَلِكَ السَّبِيلُ إِلَى الطَّاعَةِ وَ الْإِيمَانِ» و اصلاً راه طاعت خدا و راه ایمان به روی بشر بسته می‌شود، «وَ يَكُونُونَ إِنَّمَا أَتَوْا فِي ذَلِكَ مِنْ قِبَلِ الصَّانِعِ الَّذِي وَضَعَ لَهُمْ بَابَ الْاِخْتِلَافِ»، آن وقت این در معصیت افتاد نشان هم به سبب خود همان صانع خواهد شد، خدای متعالی که به آن‌ها اجازه داد که این اختلاف را بین خودشان ایجاد کنند. «وَ التَّشَاجُرُ إِذْ أَمَرَهُمْ بِاتِّبَاعِ الْمُخْتَلَفَيْنِ»؛ این یکی از عللی است که لا يجوز ان يكون امامان. «وَ مِنْهَا»، یعنی من العلل، «أَنَّهُ لَوْ كَانَ إِمَامَانِ لَكَانَ لِكُلِّ مِنَ الْخَصْمَيْنِ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى غَيْرِ مَا يَدْعُو إِلَيْهِ صَاحِبُهُ فِي الْحُكُومَةِ». -البته در آینده این را به عنوان دلیل مستقل بیان خواهیم کرد- اگر بنا بر حضور دو امام باشد هر دو حق قضاوت در مسئله را واحد دارند و آن وقت دو نفر باهم اختلاف دارند؛ یکی به این رجوع می‌کند و او یک طور حکم می‌کند و دیگری به دیگری مراجعه می‌کند و او یک طور دیگر حکم می‌کند؛ «لَكَانَ لِكُلِّ مِنَ الْخَصْمَيْنِ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى غَيْرِ مَا يَدْعُو إِلَيْهِ صَاحِبُهُ فِي الْحُكُومَةِ ثُمَّ لَا يَكُونُ أَحَدُهُمَا أَوْلَى بِأَنْ يَتَّبَعَ مِنْ صَاحِبِهِ». این اولی نیست از اینکه حکمش تبعیت شود آن هم اولی از این نیست، هر دو در یک درجه از اولویت هستند، «فَتَبْطُلُ الْحَقُوقُ وَ الْأَحْكَامُ وَ الْحُدُودُ» و در این صورت راه احقاق حق و راه احکام شرع بسته می‌شود، حدود از بین می‌رود.

این روایت ادامه دارد اما ما به همین مقدار از نقل روایت اکتفا می‌کنیم.

استدلال ما به این روایت به علتی است که در روایت آمده است؛ علت بیان می‌کند، -وقتی علت بیان می‌کند، العلة تُعَمِّمُ وَ تُخَصِّصُ یعنی معمم و مخصص است-. چون چنین است خب حتی اگر امام غیر معصوم باشد -امام مآذون از طرف خود معصوم- البته امامی که ولایت عامه داشته باشد، تمام این علل همین عللی که حضرت فرمود که موجب وحدت امام می‌شود در آنجایی که امام امام معصوم باشد عین همین علل در آنجایی هم خواهد بود که امام امام غیر معصوم باشد و ولی امری منصوب از سوی معصوم علیه السلام است. حضرت علت را بیان می‌کند و می‌گوید امام باید واحد باشد چون این توالی فاسد بر تعدد امام بار می‌شود و چون العلة تعمم آن وقت این علت معمم حکم است؛ معمم این است که پس لا يجوز أن يكون إمامان في وقت واحد حتى اگر این دو امام و دو ولی منصوب از طرف معصوم صلوات الله تعالی علیه باشند.

البته در سند این روایت بحثی داریم؛ این روایت از روایات مهمه علل است که مرحوم صدوق هم در العلل و هم در عیون اخبار امام رضا علیه السلام این روایت را نقل می‌کند. در علل که نقل می‌کند به یک سند نقل می‌کند. در عیون که نقل می‌کند دو سند برای این روایت دارد، آن سندی که در علل بیان می‌شود سند معروف مرحوم صدوق به فضل است که دو واسطه دارد؛ یکی عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری و دیگری علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری. مرحوم صدوق روایات فضل را البته معمولاً نه همه روایات بلکه بیشتر روایات فضل را از طریق همین ابن عبدوس و بعد ابن قتیبه نیشابوری نقل می‌کند. در کتاب عیون هم همین سند را برای این روایت نقل می‌کند اما سند دیگری هم اضافه می‌کند که آن سند دیگر این است: جعفر بن نعیم بن شاذان عن عمه ابي عبد الله بن محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان، این سند دوم.

به نظر ما هر دو سند صحیح هستند، اگرچه برای آن دو بزرگواری که در سند اول آمده‌اند توثیق صریحی وجود ندارد منتها بیانی داریم که در محل خود مفصل بیان کرده‌ایم. ما قبلاً هم این مطلب را جای دیگر متعرض شده‌ایم که این طور نیست که طریق وثاقت یا اثبات وثاقت یک روای منحصر بر شهادت بر وثاقت باشد، اگر شهادت بر وثاقت باشد شهادت خوب است ولی گاهی قرائنی وجود دارد که دلالت بر وثاقت می‌کند. این ابن قتیبه نیشابوری که ملازم فضل بن شاذان بوده، همیشه همراه فضل بن شاذان بوده است و تقریباً اکثر روایات فضل را ایشان نقل کرده است. فضل کیست؟ فضل آن مرد بزرگواری است که حضرت امام عسکری علیه السلام در حقیقت می‌فرماید: «أَغْبِطُ أَهْلَ خُرَاسَانَ لِمَكَانِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ وَ كَوْنِهِ يَبَيِّنُ أَظْهَرِهِمْ». یک چنین مردی است که امام عسکری علیه السلام که امام معصوم است می‌فرماید من به مردم نیشابور غبطه

می‌خورم که فضل بن شاذان پیش آن‌هاست. فضل چنین انسانی بوده است و آدم معمولی نیست. حالا کسی با او همین‌طوری باشد [یعنی ملازم او باشد حتماً دارای جایگاه است] لذا علی بن محمد بن قتیبه ملازم فضل بوده است فلذا وثاقتش برای ما مسلم است.

ابن عبدوس هم قرینه بر وثاقت دارد و آن ترضی. ما در محل خود گفته‌ایم که «ترضی» صدوق دلیل بر وثاقت شخص است. صدوق که یک آدم سوقی نبوده است که همین‌طور دیمی بگوید رضی‌الله‌عنه، صدوق فقیه و عالم است، او که می‌گوید رضی‌الله طبق معیار می‌گوید، طبق معیارهایی که در قرآن کریم است می‌گوید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»^۹. گفته‌ایم که این رضایت و این رضی‌الله‌عنه از ثقة خیلی قوی‌تر است. حالا فرض کنید کُشی یا نجاشی یا هر بزرگ دیگری بگوید فلان کان ثقة، این کان ثقة قوی‌تر است در اثبات وثاقت یا بگوید کان رجلاً مرضی عند الله؟ خب معلوم است که مرضی عند الله خیلی قوی‌تر از این است که حالا کسی بگوید کان ثقة. این حرف را صدوق می‌زند حالا ممکن است در حق یک آدم سوقی یک آدم متعارف کوچه‌بازاری که خیلی متوجه لوازم عبارت نباشد، بگوید رضی‌الله‌عنه، صدوق می‌گوید رضی‌الله‌عنه. لذا ما ترضی صدوق را علامت وثاقت می‌دانیم.

البته فوقش این است که تقیّتاً گفته باشد، ولی خود این واژه دلالت بر مقام بالایی دارد. یک کسی ایراد بر مرحوم آقای صدر ایراد می‌گرفت که در یکی از کتبش مثلاً برای فلانی گفته رضی‌الله‌عنه! باید به او گفت: شما در ایران زندگی می‌کنید اما همه مردم در ایران زندگی نمی‌کنند، مردمی که در مناطقی زندگی می‌کنند که اکثریت اهل سنت در آنجا زندگی می‌کنند و می‌خواهند کتابشان در بین اهل سنت هم برود و آن‌ها هم بخوانند، خب رعایت یک جهات دیگری را می‌کنند. شما باید متوجه شوید که هرکسی در چه جایی، با چه زبانی، با چه بیانی این حرف را زده است. بعد ممکن است شیخ صدوق رضوان‌الله تعالی علیه برای کسی که عامیانه هست رضی‌الله‌عنه بگوید. حالا نه رضی‌الله‌عنه چیزی است که بیش از وثاقت است. حالا می‌خواهم عرض کنم که به‌هرحال این رضی‌الله‌عنه دلالت بر یک مقام بالاتر از وثاقت دارد، حالا اگر تقیّتاً کسی جایی به کاربرد، آن حرف دیگری است؛ یعنی اگر قرینه بر تقیه باشد.

اما سند دیگر که محمد بن شاذان بن نعیم است که از جعفر بن نعیم از محمد بن شاذان که محمد بن شاذان عموی جعفر بن نعیم است. این جعفر بن نعیم بن شاذان است و او محمد بن شاذان، این دو بزرگوار هم به نظر

۹. مجادله: ۲۲ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ما ثقة هستند؛ جعفر بن نعیم باز هم ترضی صدوق را همراه دارد. جعفر بن نعیم بن شاذان که شیخ صدوق است؛ محمد بن شاذان در آن روایت مکاتبه اسحاق بن یعقوب آن توقیعی که از حضرت ولی عصر سلام الله تعالی علیه بر اسحاق بن یعقوب وارد شده است که در همان توقیع آمده است که «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا»^{۱۰} که ما قبلاً وثاقت و صحت این طریق را اثبات کردیم؛ از جمله مواردی که در این مکاتبه و این توقیع آمده است این است که: «أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نَعِيمٍ فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^{۱۱}. حالا مثلاً مرحوم آقای خویی این را می گوید شیعتنا دلالت بر وثاقت ندارد، این شیعتنا را یک وقتی من می گویم، یک وقتی یک آدم معمولی می گوید هذا من شيعة اهل البيت اما یک وقت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می فرماید: انه من شيعتنا، وقتی حضرت چنین می فرماید یعنی آن شیعیانی که ما این ها را از شیعیان خود می دانیم. شیعیان را خودشان توصیف کرده اند که چه کسانی هستند و چه هستند، «شِيعَتُنَا أَهْلُ الْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ»^{۱۲}، این همه توصیف شده است که شیعیان ما چه کسانی هستند. حالا خود حضرت فرموده است که چه کسی شیعه ماست.

در یک جا پیش امام آمدند گفتند «هؤلاء شيعةك». اما حضرت فرمود: «مالي لا أرى فيهم سيما الشيعة»^{۱۳}. این را در روایت داریم که صراحتاً گفتند. ائمه اطهار علیهم السلام اهل تعارف نبودند؛ کسی آمد و ادعای تشیع کرد اما حضرت فرمود: «لا نرى فيكم سيما الشيعة» پس معلوم می شود این شیعه، تشیع این واژه در زبان ائمه اطهار علیه السلام بیش از وثاقت را می رساند. لذا ما معتقدیم -برخلاف آنچه مرحوم خویی قدس الله روحه در معجم الرجال خود دارد که می فرماید این لفظ لا يدل على وثاقت. اما چرا لا يدل على وثاقت! شیعتنا را امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به او می فرماید. لذا به نظر ما این روایت که از فضل بن شاذان آمده و فضل هم تصریح می کند که همه این ها را از امام رضا علیه السلام شنیده ام معتبر الطریق است.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم

۱۰. وسائل، ج ۲۷، ص ۱۴۰

۱۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۴۸۳

۱۲. وسائل، ج ۴، ص ۵۷

۱۳. امالی المرتضی، ج ۱، ص ۱۸